**نظری بجام جم**

**حکیم، محمد علی**

وحدت حقیقی چیزی در برابرش نیست و نبوده تا در عدد درآید حضرت امیرالمومنین‏ علیه السلام فرموده است.لان مالاثانی له لاید حل فی باب الاعداد.و از هیچ جهت تقسیم و تغییر نمی‏پذیرد تا فنا و زوال بر او روا باشد و غیر او چیزی نیست مگر بوهم و خیال.

این کثرت دو عالم از بود تست محکم‏ گر در میان نباشی جز ذات او نباشد

ببوی او همه مست شوند و بظهورش هیچ باقی نماند.

خبر از خوبی تو چون توان داد کسی کو دید حسنت بیخبر شد چون ذات جلوه کند غیرذات نیست‏ آنجا که ذات هست بکلی صفات نیست

توحید حقیقی جز به محو اغبار حتی خود واقع نگردد.عرفاء این محو را عشق نامیده‏اند زیرا از عاشق هر چیز غیرمعشوق نابود است.حضرت پیغمبر(ص)به تحیر رب‏زدنی فیک تحیرا و حقتعالی به ضلالت و جدک ضالا فهدی تعبیر فرموده است.

اکمال و ظهور و غلبه دین حق بظهور حق است هر چیز از حقتعالی یعنی از نور و ظهورش‏ باندازه گنجایش خود در می‏یابد.بنابراین اگر کسی گوید حقتعالی بمن فرموده است تو من‏ شده‏ای من همه تو ص 142 صرف توهم و خیال باطل است.

عاشق از آن ما است ولی ما نمیشود آئینه رونما است ولی رو نمیشود ممکن زتنگنای عدم ناکشیده رخت‏ واجب بجلوگاه عیان نانهاده گام

شبلی ره فرموده.حد برای ذات قدیم و حروف برای کلماتش نیست یعنی حضرت‏ ختمی مرتبت(ص)و جبرئیل حروف را در معنی یافته‏اند چنانچه زبان از دل تکلم میکند و همه اعضاء نطق او را شنیده اطاعت مینمایند مانند شنیدن اشیاء کلام الهی را تا همه شخص گوش‏ نگردد کلام بی‏جهت الهی را که از همه جهات شنیده میشود نخواهد شنید چنانچه تا همه‏اش‏ بیننده نشود نور حق را نتوان دید بعکس اهل که معانی را از حروف درمییابند حضرت‏ امیرالمومنین علیه السلام فرموده است.لا بصوت یقرع انما کلامه فعله.

اخیرا کتابی بنام(جام جم)دیده شد که برای خداوند متعال ایستادن ص 241 سخن‏ گفتن مانند شخصی با شخص دیگر ص 197 و ص 252 قائل شده و گوینده آن کتاب خود را بمنزله خداوند ص 102 و مانند علی علیه السلام در رهبری ص 84 و حجت خدا ص 122 و پانزدهمین معصومین ص 55 توهم نموده است غافل از اینکه حجت خدا و چهارده معصوم ولایت‏ کلیه از ازل تا ابد داشته و چیزی از آنها بیرون نیست و کسی در عرض آنها نمیباشد.این تصورات‏ ازو هم و هواجس و تسویلات نفسانیه است و چنانچه باعث آن حقانی بود حقیقت را می‏دید و اظهار اینگونه مطالب را نمی‏نمود.

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

در صفحه 72 میگوید.المنة لله که ز طاعات گذاشتیم. آیه اطیعو اللّه و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم اختصاص بمورد و شخص خاص و زمان‏ مخصوص ندارد مگر اینکه عقل مورد تکلیف از شخص زائل گردد.

چون خود را سی و هشتمین ارکان سلسله الذهب معرفی کرده است ص 36 ناچار برای‏ اینکه کسی آنها را مانند این شخص گمان و فرض ننماید عرض میشود.آنان برخلاف اینان‏ در کتابهای خود جز ستایش حقتعالی و مناقب حضرت ختمی مرتبت و حضرات ائمه علیم السلام‏ اظهار چیزی نکرده بلکه خود را کلب آستان حیدر نامیده‏اند.تا اشتغال بصورت در کار است‏ دل شخص از ادراک معنی بیکار است.

عاشق تصویر و وهم خویشتن‏ کی بود از عاشقان ذوالمنن‏ هر دو جنبش آفریده حق‏شناس‏ لیک نتوان کرد این با آن قیاس‏ زان پشیمانی که دادی لرزه‏اش‏ خود پشیمان نیست مرد مرتعش‏ واصلان چون غرق ذاتند ای پسر کی کنند اندر صفات او نظر چونکه اندر قعر جویا شد سرت‏ کی برنگ آب افتد منظرت‏ طالب زر گشته جمله پیر خام‏ لیک قلب از زر نداند چشم عام

چگونه به لمن الملک الیوم و عدم اصلی خود رسیده کسیکه خود را مستغنی با لذات میداند ص 111 زیرا در مقام ظهور حق ملک تنها برای خدا دیده میشود بیننده حق برای خود نه کمال، نه فعل،نه حال،نه مقام و نه ذات می‏بیند و همین است معنی درویش زیرا برخورد به فقر ذاتی غیر از خدا بخصوص خودش نموده.یا ایها الناس انتم الفقراء الی اللّه و اللّه هو الغنی.غنارا منحصر در حق می‏بیند نه اینکه میگوید هاتفی ندا داد.انک علی کل شئی قدیر ص 83 مستولی بر همه‏ چیز بتوانائی و قدرت جز ذات حقتعالی نیست و.لی مع اللّه وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی‏ مرسل ص 91 جز از حضرت ختمی مرتبت روا نیست زیرا آن حضرت هم از مرسلین است.و کسی برتر از او نمیرسد تا بگوید در مقام من او نیست آنکه خود را هم باب نامید چنین ادعائی‏ نکرده است.

اشخاص ثقه‏ای نقل کرده‏اند که حضرت وحید الاولیاء بصاحب این کتاب که میگویند آنرا (مریم ثانی)تصحیح کرده است فرموده.آیا میخواهی نمایشات علی محمد باب را تازه کنی‏

چونکه از میخانه مستی ضال شد تسخر و بازیچه اطفال شد

رسیده به حقیقت چنانکه امصال و صور بیند چون عقلش کامل و خالص است حقیقت و معنی‏ را از صورت در مییابد و در مقام صورت توقف ندارد.تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون بخلاف اهل وهم و خیال و عقل منسوب بوهم که صور را حقایق و سخن را برتر از وحی و الهام می‏پندارد در صفحه 43 میگوید نه بالهام و بوحی بل با سخن...مستقیما با وی‏ایم در سخن.از این جهت هیچ‏یک از بزرگان چنین اظهاراتی نکرده بلکه حضرت ختمی مرتبت‏ (ص)هم نزول را بامر و جبرئیل نسبت داده نه بخداوند.

گر حفظ مراتب نکنی زندیقی در صفحه 207

قبض و بسط را در مقام نفس اماره دانسته و خوف و رجاء را نسبت بنفس لوامه داده است‏ نشانه اینست که از عرفان و مقاماتش هیچ اطلاع و خبری ندارد.

حضرت نجیب الدین رضا فرموده است.

این تصویر این تخیل لعبتی است‏ تا نو طفلی پس بدانت حاجتی است‏ چون ز طفلی رست جان شد در وصال‏ فارغ از حس است و تصویر و خیال‏ اهل معنی را بدعوی کار نیست‏ زانکه او را پرده پندار نیست‏ کی بکار غیر پردازد فتی‏ مرتعین گردیده از حق برهدی

حافظ میگوید.

با مدئی مگوئید اسرار عشق و مستی‏ تا بیخبر بمیرد در عین خودپرستی

شیخ سعدی نیز آورده است.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد این مدعیان در طلبش بی‏خبرانند کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

پیمان یغمائی-سمنان

راه پیشینیان

دلم گرفته ز پرت و پلای بدبینان‏ بر آن سرم که شوم رهنمای غم‏گینان‏ به جان پاک‏دلان درد غم ز بدبینی است‏ زمانه دشمن کس نیست هیچ جز اینان‏ شراب خواب تبه‏کار را نده از همه جا ز مستی است که دم می‏زند ز مسکینان‏ قمارباز که جز بوریا ندیده به عمر چرا نباشد خصم حریر بالینان‏ گلی ز گلشن عرفان نه‏چیده چون بیند همان عشق و سعادت به دست گل‏چینان‏ شگفت آن‏که ز فرط حسد شود خفاش‏ غمین ز شوکت و جاه وجلال شاهنیان‏ بلی تصور این آرزو نخواهد شد مگر ز فکرت پوچ و پلید بی‏دینان‏ اسیر بیش و کم تن محال و ممتنع است‏ که در زمانه شود هم‏طراز جان‏بینان‏ مباد آن‏که توقع کنند از(پیمان) رهی به طرز سخن جز ره نخستینان